

## جوانمرد

سید محمد کاظم دانش

خورشید دامن کشان بسوی مغرب می‌رفت و آشفته زردی آن هنوز قسمتی از افق را فرا گرفته بود، مرد قد بلندی با سینه ستبر و اندام درشت و بازوان نیرومند، لباس شکار بر تن و کمافی بر کمر، از روی صخره‌ها می‌پرید و از کوه صفا پایین می‌آمد.

او نگران بود، هر چه به شهر نزدیکتر می‌شد نگرانی او بیشتر می‌گشت نگران بود که باز هم بمحیط آلوده شهر وارد می‌شود و ناچار است با مردمی رو برو گردد که آینه و مرآه دیگری دارند و باید آینه و شیشه خود را از آنان کنشان کند و ناظر نادانها، مستکرها و زورگوهای آنان باشد، راستی زندگی در چنین محیطی خفقان آور است و با خوی جوانمردی ناسازگار.

وقتی وارد نخستین کوه شهر شد، کنیزی که جلو درختانای نشسته بود، از جا برخاست و نزدیک او آمد و با صدایی لرزان گفت:

آه ابو عماد!

حمزه، نگاهش باو کرد و نماند، بر چهره‌اش نشسته بود و آثار ناراحتی

از چشمه‌ایش خوانده می‌شد.

کنیز که ادامه داد - اکنون از شکار بر می‌گردد -  
- آری چطور مگر؟

- هیچی، شما دنبال شکار برو و خوش باش!

حمزه با بی‌سبری پرسید - چه شده؟ زودتر بگو.

- من خود ناظر بودم، در همین جا، ابو الحکم (۱) سخنان ناسزا

به برادرزاده‌ات گفت.

(۱) ابو الحکم کنیه ابو جهل است.

- خوب، او چه جواب داد

- حتی يك كلمه هم پاسخ نگفت!

حمزه آنچنان عصبانی شد که چندین بار دنگ برنگ گردیده چشمه‌ایش مانند و کاسه خون گشت، سرعت از آن کبیز دور شد و رویه مسجد الحرام رفت.

درین راه با خود می‌اندیشید و شگفتا! اینها از سکوت ما سوء استفاده کرده‌اند و آن را دلیل ناتوانی یا توانی ما، بافتار خودشان پنداشته و این بار به خود پیشمر (س) اهانت نموده‌اند!

فبی‌دانش اگر ما اکنون آشکارا با این رادمرد بزرگ نپوشته‌ایم، بخاطر مصالح عالی - تری بوده است، ولی بهر حال اکنون که کار با اینجا کشیده و کار دستخوان رسیده است باید بهر سکوت را اذیت برداشت و سخن خویش را با سراحت و فاطمیت گفت. والا اینان همچنان گستاخ ترور و ندم تر خواهند شد.

آری يك اسان آزاده، تاب تحمل این همه تحقیر، این همه نیشخند، این همه تهمت و این همه جنایت را ندارد، تا کی باید وضع رقت‌انگیز و قیافه درد آلود مسلمانان بی‌پناه، مواظب ما را جریمه‌دار کند و واکنشی نشان ندهیم؟! تا کی؟ ...

\*\*\*

گردهی از مزاربان «بنی مخزوم» در مسجد الحرام پیرامون «ابو جهل» که آن موقع بی‌است قبیله را بهمه داشت، نشسته بودند. ابو جهل با آب و تاب سخن می‌گفت و دیگران هم همین وتشویق می‌کردند، واحیا با اذقراط خوشحالی با صدای بلند می‌خندیدند.

ناگهان متوجه شدند حمزه با شتاب بطرف آنان می‌آید، وضع غیر منتظره‌ای پیش آمده بود زیرا حمزه همه روزه وقتی از شکار بر می‌گشت ابتدا بطواف کعبه می‌پرداخت، سپس با حلقه‌های چرمی پر از کتله که بطور پراکنده در مسجد الحرام نشسته بودند تماس می‌گرفت و اخبار تازه‌ای

را می‌پرسید، اما آن‌روز بمحض رسیدن بمسجد الحرام یکر است بسراغ انجمن «بنی مخزوم» رفت، همه ساکت و آرام باو نگاه می‌کردند، حمزه پیش آمد و با حرکتی سریع همان‌جا از کمر کشید و آنچنان بر پیشانی ابو جهل نواخت که خون جاری شد، سپس طبلن رعد آسایش

در فضای مسجد پیچید: آها باو ناسزا گفته‌ای، با اینکه من پایین او گردیدم و سخن او با من یکی است! اکنون اگر میتوانی از من انتقام بگیر.

جمعیت بهم خورد، عده‌ای المراف ابو جهل را گرفته و گروهی برخاستند تا انتقام رئیسشان را از حمزه بگیرند. اما ابو جهل که از شدت و جوانمردی حمزه آگاه بود،

افراد خود را از دستگیر شدن باوی‌متع نمود و چنین گفت:

م. مزاحم اوشوید، من ناسزای بدی به برادرزاده‌اش گفته‌ام. (۱)

چریان اسلام حمزه و ضربتی که بر «ابو جهل» وارد ساخت، در مکه پیچیده‌ترین حادثه روز شد. مسلمانان را خورسند نمود و شکستی برای قریش به حساب آمد. زیرا او یک فرد معمولی نبود، موقعت خانوادگی و صفات برجسته اخلاقی، شخصیت ممتاز و چشمگیری باو داده بود، بزرگواری، اعتماد بنفس، چریایی، ضعیف نوازی و شجاعت و پردلی او زبانزد مردم مکه بود.

از این رو، این حادثه در تاریخ اسلام، مبدأ تحولی شگرف گردید و دشمنان اسلام از آن پس نتوانستند آنچنان گستاخانه مزاحم پیغمبر اسلام (ص) گردند (۲). زیرا دیگر حمزه نوازی به محافظه کاری نداشت و بی پروا در انجمن مسلمانان شرکت می‌جست و اوقات فراغت را بجای اینکه بشکار ببرد، در خدمت پیغمبر اکرم (ص) می‌گذراند، و چون سد استواری در مقابل دشمن می‌ایستاد و مایه دلگرمی همکیشان خویش می‌گشت.



بر فراز کوه سفاخانه و سیمی خودنمایی می‌کرد. صاحب آن بنام دارقم بن ابی ارقم که یکی از بزرگان قبیله «بنی مزوم» و از خویشان ابو جهل بود، پس از شرف باسلام آن را در اختیار پیغمبر اسلام (ص) فرار داد، و آن خانه نخستین مرکز تبلیغات اسلامی گردید. این خانه شاهد اسلام آوردن گروه زیادی از مسلمانان صدر اسلام بود. از جمله در یک روز فراموش نشدنی که چند نفر از مسلمانان در آن خانه پیرامون پیغمبر (ص) نشسته بودند ناگهان صدای کوبیدن در بلند شد. یکی از مسلمانان که روحیه ای ناسوان داشت، برخاست و آهسته آهسته پشت در رفت و از آن نگاه کرد و با رقت پریده برگشت و وحشت زده گفت:

— عمر است و شمیر، بزرگم دارد!

در این موقع صدای حمزه سکوت را شکست و فضای خانه را پر کرد:

— در را باز کنید، باو اجازه می‌دهیم وارد شود، اگر بانیت پاکتی به

(۱) مورخان غیر شیعه این حادثه را «بدا اسلام حمزه» دانسته‌اند و حتی برخی از آنان گام را فراتر نهاده و چریان را بگونه‌ای نکاشته‌اند که با شخصیت حمزه سازگار نیست، شخصیتی که خودشان برای او ترسیم نموده‌و بان اعتراف کرده‌اند.

ولی از جمله «من به آئین او گرویده‌ام» برمی‌آید که حمزه پیش از این چریان اسلام آورده بوده است و عیج استبدادی ندارد که حمزه پیش از آن ایمان آورده باشد ولی مانند برادرش «ابو طالب» ایمان خود را کتمان کند تا بهتر بتواند در محافل قریش از پیغمبر (ص) و مسلمانان دفاع نماید.

(۲) سیر اعلام النبلاء ج ۱ ص ۱۲۲

بقیه از سنحه ۱۶

سوی ما آمد با آغوش باز از او استقبال می کنیم، و اگر قصد بدی داشت، او را بسزایش میسرسانیم (۱)

این سخن همچون آینه شفاف روشنگر سیمای واقعی و شخصیت ممتاز گوینده آن است و نشان می دهد که صاحب سخن برای افراد خیر خواه و نیک اندیش چشمه ساری از عواطف انسانی است، و در برابر بدخواهان چون دژی محکم و سنگری استوار، و این همان تربیت است که قرآن مجید می خواهد پیروان خود را بر اساس آن پرورش دهد، آنجا که میفرماید: «والذین معہ اشداء علی الکفار رحماء بینهم» (۲) (آنان که با پیغمبرند در مقابل بیگانان سخت ایستادگی نموده نسبت بهم یکیشان خود مهربانند).

حمزه فرزند عبدالمطلب و عموی پیغمبر گرامی اسلام (س) می باشد و دو یا چهار سال پیش از او متولد شده است، مادرش «هاله»، دختر «وهیب» و دختر عموی «آمنه» مادر گرامی پیغمبر (س) بود.

ذی بنام «ویبیه» او و حضرت محمد (س) را شیر داده است، از این جهت او را برادر رضای پیغمبر اکرم (س) خوانده اند (۳).

وی در کودکی هم بازی و دوست برادرزاده گرامی خویش بود، و بزرگسالی نیز تمام نیرو و توان خویش را در راه پیشبرد هدفهای عالی اسلام بکار برد؛ و تا زنده بود در تمام فراز و نشیبها صمیمانه با مسلمانان همگام و راستی سیمای درخشان در بین فداکاران دارد.

در آن شب تاریخی، که نمایندگان مردم تازه مسلمان یثرب (مدینه) در خانه عبدالمطلب، درمنی، با پیامبر (س) گفتگو می کردند؛ نا او را بشهر خود دعوت نمایند، مردم قریش خیر دار شدند، و گروهی از آنان اسلحه برداشته بقصد کشتن پیغمبر اسلام (س) و افراد آن انجمن، حرکت نمودند، و بدون تردید اگر به مانی بر خورد نمی کردند امروز تاریخ بشریت شکل دیگری داشت؛ ولی آنان سر راه خود حمزه را دیدند که در آن تاریکی شب سلاح خود را حرکت میداد و می گفت «بیتدا هر کس گامی بجلو بگذارد او را خواهم کشت» (۴) اینگونه رشادتها و از خود گذشتگیها باعث شد تا به القابی مانند «اسدالله و اسد رسول» (شیر خدا و شیر پیغمبرش) و «سید الشهداء» مفتخر گردد.

او بتدریج شخصیت بارزی داشت که امیر مؤمنان (۴) در یکی از نامه های خود بمعاویه، از او یاد میکند (۵) و حضرت حسین (ع) نیز در یکی از سخنرانیهای خویش و امام زین العابدین (ع) در سخنرانی مشهور خود در مسجد جامع دمشق، او را بمظلمت یاد می کنند و میفرمایند: «و ما اسد الله و اسد رسول» امام موسی بن جعفر (ع) آیاتی از قرآن مجید را درباره او تفسیر میکنند و میفرمایند: که او از شاخص ترین افراد مورد نظر در این آیات است مانند:

(۱) سیره ابن هشام ج ۱ ص ۳۷۰. (۲) سوره فتح ۲۹ (۳) استیعاب ج ۱ ص ۳۷۰-۳۷۱

(۴) سفینة البحار ج ۱ ص ۳۳۷. (۵) نهج البلاغه نامه ۲۸

- ۱- مردانی که امور دنیا آنان را از یاد خدا غافل نمیکند (۱)  
 ۲- کسی که خداوند سپه او را برای اسلام باز نموده (دوشن بینی و آمادگی باو داده است) پس او در سایه نور خدا است... (۲)  
 ۳- کسی که باو وعده نیکو داده ایم و آنرا خواهد یافت (۳) (۴)

\* \* \*

میگویند در ربیع الاول سال دوم هجری، فرماندهی نخستین سپاه اسلام که بسوی «سيف البحر» بسیج گردید، به حمزه سپرده شد، و پیامبر اسلام (ص) نخستین سرچشم با بدست او داد (۵)

و این، گذشته از شجاعت حمزه، از لیاقت و کاردانی او حکایت میکنند.  
 وی در جنگ بدر نیز فعالتهای چشمگیری داشت و پیروزی درخشان مسلمانان تا حدود زیادی مریحون حانیازی او است و مخصوصاً کشتن دو نفر از شجاعان و قهرمانان قریش بنام «عتبه و طهمیه» نام و آوازه ای برای او کسب نموده است.

حمزه در جنگ احد نیز که ۳۲ ماه پس از هجرت اتفاق افتاد، سرگذشت حساسه ای داشت او در میدان این نبرد با دوشمشیر می جنگید و شمار می داد: «انا اسلله» (۶) و پس از يك پیروزی درخشان و عقب نشینی دشمن، بحضور پیامبر (ص) رسید پیامبر (ص) او را در آغوش کشید و پشانش را بوسید (۷)

اما سپاه سکه باردیگر برگشت و با حمزه ناکامی مسلمانان را غافلگیر کرد حمزه این بار نیز تا اعماق سپاه دشمن پیش رفت.

سر دار نامی اسلام پس از یکدوره فداکاری و جانفشانی در راه نفع از اسلام و پیامبر (ص) سرانجام در جنگ احد، با وضع دلخراشی بشهادت رسید و مرگ او پیامبر (ص) را فوق العاده متأثر ساخت.

و بدینگونه جوانمرد قریشی زندگی جاوید یافت و درس فداکاری در راه آدمایهای مقدس را به مکیشان خود آموخت، و این قرآن از سخنان رسول اکرم (ص) برای او جاودانه ماند.  
 «در روزی تو بان که با بستگانت مهر بان یودی و در کارهای خیر کوشا...» (۸)

- (۱) رجال لاتبیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله... (نور ۳۷)  
 (۲) ا فمن شرح الله صدره للإسلام فهو علی نور من ربه... (نور ۲۲)  
 (۳) «ا فمن وعدناه وعداً حسناً فهو لاقیه...» (قصص ۶۱)  
 (۴) سفینه البحار ج ۱ ص ۳۳۸  
 (۵) استیعاب ج ۱ ص ۳۷۰  
 ۶- سیر اعلام النبلاء ج ۱ ص ۱۳۱  
 ۷- سفینه البحار  
 ۸- استیعاب ج ۱ ص ۳۷۴ (حمزه)